

# بررسی آثار بیکاری با تأکید بر آسیب‌های اجتماعی

محمد ولی کیانمهر  
قسمت اول

درصد نیروی کار و درصد غالباً "بیش تری از افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله است. حتی بخشهای وسیع تری از نیروی کار چه در شهرها و چه در روستاها دچار کم کاری هستند.

به این معنا که منابع و فرصت های لازم برای افزایش درآمد های خود را ندارند و نمی توانند آن را به سطوحی که قابل مقایسه با درآمد افرادی مشاغل شهری در بخش مدون باشد، برسانند. بروز و گسترش این معضل می تواند کمک کند به رشد و نمو انواع آسیب های اجتماعی در جامعه و این مساله خود لزوم مطالعه بیکاری را به عنوان پدیده ای که حاصل نابرابری و کژکاری های اقتصادی است، هر چه بیشتر مطرح می کند.

## ضرورت علمی

مطالعه و شناخت هر چه بیشتر پدیده بیکاری، می تواند به ارائه راهکارها و نظریه هایی که در حل آن دارای کارکرد دارند کمک کند و حتی می تواند به از میان برداشتن این پدیده در جامعه یاری برساند. از آنجا که در این تحقیق ها به بررسی جامعه شناختی پدیده بیکاری می پردازیم، این خود کمک میکند که ما در این مطالعه از دیدی جامعتر برخوردار باشیم و از این به بعد به این پدیده به عنوان پدیده ای که معلول شرایط اقتصادی است در ابتدای امر و سپس باعث به وجود آمدن شرایط خاص اجتماعی در میان قشری می شود که گریبانگیر آن هستند، پردازیم.

بطور کلی مطالعه جامعه شناختی چنین موضوعاتی بسیار موفقیت آمیز تر و بهتر است، چون مطالعاتی از این دست به دلیل برخوردار بودن از ویژگی کل نگر که به مطالعه همه جانبه موضوع می پردازد. راهکارهایی را ارائه می کند که مسلماً و قطعاً "مفید فایده و مثمر ثمر خواهد بود.

بیکاری یکی از آسیب های اقتصادی است که در میان جوامع مختلف و به نسبه وجود دارد. هر کشوری با توجه به میزان رشد اقتصادی و برخوردار بودن از سطحی از توسعه یافتگی با این پدیده دست به گریبان است.

بیکاری در میان قشرهای مختلف اجتماعی وجود دارد. در جوامع کنونی به دلیل برخوردار بودن جوامع از سطحی از تکنولوژی و به کار گیری نیروهای متخصص، بیکاری در میان قشر غیر ماهر که فاقد توانائی تخصصی در رشته ای خاص می باشند بیش از سایر قشرها مشهود است. در واقع بیکاری را گاهی علاوه بر اینکه یک پدیده اقتصادی می دانند یکی از معضلات اجتماعی نیز قلمداد می کنند از آن رو که فرد بیکار چون خود را سبب هیچ فایده و انگیزه ای نمی داند. دارای انرژی برای تخریب و کنشهای غیر معقول در جامعه باشد. به طور کلی یکی از برنامه هایی که در سرلوحه برنامه ریزی های هر کشوری قرار دارد به کار گیری نیروهایی است که در جامعه به عنوان بیکار قلمداد می شوند در عرصه هایی است که مفید فایده باشند.

ولیکن آنچه واضح است خیل عظیم بیکاران در کشورهای جهان سوم بسیار نمایان است و این نتیجه رشد نامتوازن بخشهای مختلف اقتصادی، اجتماعی... در این کشورهاست ولیکن با این تفاسیر نمی توان این پدیده را مختص کشورهای توسعه نیافته البته با برخی به مراتب کمتر، وجود دارد.

## ضرورت اجتماعی

امروزه بیکاری بیش از پیش به عنوان شاخص - چشمگیر ترین - توسعه ناکافی در جوامع جهان سوم نمایان است. در بسیاری از کشورهای بیکاری آشکار در مناطق شهری دامن گیری ۱۵ تا ۲۵

قرار دهد. بیکاری یکی از آسیب های اقتصادی است در این تحقیق سعی شده است تا به این آسیب اقتصادی از نگاه اجتماعی پردازیم. بیکاری در سراسر دنیا در حال افزایش است و چشم انداز آن نیز تیره و تار می نماید. بنابر آمار ارائه شده توسط سازمان جهانی کار میزان بیکاری در حال

کدام بردیگری موثر و تاثیر گذار می باشند. مادر این تحقیق توجه خود را به جنبه های اقتصادی معطوف کردیم. و بر خلاف اقتصاددانان که اغلب سعی در مطالعه اقتصاد به تنهایی دارند. سعی شده است تاثیر متقابل میان جنبه های اقتصادی و غیر اقتصادی را مورد تحلیل و مطالعه جامعه شناختی

## بررسی جامعه شناختی آسیب های اقتصادی

زندگی اجتماعی را می توان بطور تحلیلی به چند جنبه اقتصادی - اجتماعی، فرهنگی و... تقسیم کرد. هر چند که هر کدام از این بخشها از لحاظ تحلیلی از یکدیگر جدا هستند ولیکن هر

حاضر در همه دنیایی سابقه است. رئیس سازمان جهانی کار می گوید: «نزدیک به ۳۰ درصد نیروی کار در سراسر جهان دچار بیکاری و یا کمبود کار هستند، ۱۲۰ میلیون بیکار رسمی وجود دارد و ۷۰۰ میلیون دیگر با کمبود کار روبرو هستند.»

## دوال استریت جورنال، ۸ فوریه ۱۹۹۴

مجله «بیزینس دیک» نیز در دوم اوت ۱۹۹۴ زنگ خطر را درباره بیکاری مزمن و فزاینده به صدا در آورد. عنوان سرمقاله این مجله که با حروف درشت در صفحه اول آن دیده می شد، چنین بود «کار از کجا خراب است؟» سپس مقاله با طرح این پرسش ادامه پیدامی کند «علت چیست که ایالات متحده و سایر کشورها نمی توانند سریعتر رشد کنند؟ چرا میزان بیکاری بالا و چشم انداز کارایی تیره و تار است؟»

وخامت بحران بیکاری انگیزه برگزاری کنفرانس بین المللی پر سرو صدایی شد که در ۱۴ مارس در «ترویت» با شرکت وزرای دارائی، اقتصاد و کار کشورهای هفتگانه صنعتی «بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایالات متحده، ژاپن، کانادا و ایتالیا» برگزار گردید. این کنفرانس های بین المللی معمولاً تنها با شرکت وزرای اقتصاد و دارائی برگزار می شوند که اکنون برای نخستین بار وزرای کار این کشورها در نیز در آن شرکت کرده بودند.

این کنفرانس گرچه مطابق معمول خوددستاورد چندانی نداشت، اما فراخوان چنین کنفرانسی و تحقیقاتی که پیرامون آن شد نشانه فضای فکری بر رهبران کشورهای صنعتی مبنی بر آن است که تنها - مساله - به فشارهای معمولی اقتصادی مربوطه نیست از آغاز اقتصاد سیاسی نوین عقیده بر این بوده است که مازاد تولید و بیکاری نشانه اختلال وضع اقتصادی و وجود عدم تعادل در آن است. علت هم آن است که با ثروت و نظام پولی با شتاب و بی احتیاط عمل کرده است و یا اینکه قیمتها و فردها دچار عدم توازن شده اند. مورد اول جابجایی وزرای دارائی را می طلبد. مورد دوم نیز با کاهش سطح دستمزدها به توازن می رسند و به اشتغال کامل دست می یابند. در دهه ۱۹۳۰ «جان مینارد کینز» نظریه بنیادی جدیدی به دانش پژوهان ارائه داد که بنابر آن بیکاری نتیجه کمبود تقاضای موثر است و باید به دولت اجازه داد تر تیبیاتی دهد تا تقاضای موثر افزایش یابد. در آن صورت اقتصاد و اشتغال به تعادل بر خواهند گشت. عمل کردن به این نظریه اکنون جزو تاریخ کهن شده است، نظریه اقتصادی که

اکنون حاکم است یک گردش ۱۸۰ درجه ای داشته است. تفکر غالب کنونی این است که بیکاری وسیع شرط لازم برقراری تعادل اقتصادی است. در شرایط نبود میزان بیکاری کافی، تورم شدت خواهد گرفت، بازارهای مالی دچار آشفتگی خواهند شد، و انواع زبانهای دیگر نیز بدنبال آن خواهند آمد. میلیتون فریدمن در خطابه خود به عنوان «رئیس انجمن اقتصادی امریکا» اصطلاحی را برای این نوع آئین اختراع کرد که اکنون بخش جدائی ناپذیری از فرهنگ لغت مجامع اقتصادی و مالی شده است. وی در این خطابه «۱۹۶۸» گفت: یک نرخ طبیعی بیکاری وجود دارد. منظور میلیتون فریدمن این بود که چنین نرخ بیکاری جزء جدائی ناپذیری از ساخت اقتصادی خواهد بود. اگر به راستی چنین باشد، بنابراین درمانی برای چنین بیکاری نمی توان یافت. دخالت دولت با عوامل دیگر که موجب انحراف از حالت تعادل می شود، آغازگر واکنشی زنجیره ای در اقتصاد می شود که نرخ بیکاری را به سطح طبیعی آن بازمی گرداند، این که چنین نظریه ای به این سادگی پذیرفته شد، قابل درک است.

اگر کسی سرمایه داری موجود را به عنوان پدیده ای طبیعی واقعاً بپذیرد و آنگونه که نظریه پردازان بورژوازی می پذیرند و اگر در سالهای پس از جنگ جهانی دوم میزان بالائی از بیکاری شکل عادی داشته است، صحبت از نرخ طبیعی بیکاری کار بیپوده خواهد بود. تنها پرسش این خواهد بود که این نرخ چه اندازه است؟

در اینجا لازم است که نرخ بیکاری را چه در سالهای خوب و چه در سالهای بد از نظر بگذرانیم: در سالهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نرخ بیکاری رسمی که همیشه کمتر از میزان واقعی آن اعلام می شود، ۳ تا ۴ درصد بود و نرخ عادی بیکاری به شمار می رفت. از سال ۱۹۷۰ به این سود ما نرخ رسمی بیکاری میان ۴/۹ تا ۹/۷ درصد بوده است. علت چنین تغییری چیست؟ آیا نرخ به اصطلاح طبیعی بیکاری یکباره به سطح جدیدی جهش پیدا کرد؟

نشریه هیبا دانشگاهی حاوی آزمونهای اکنومتریکی پیچیده هستند که کوشش دارند ثابت کنند نرخ بیکاری در حال حاضر ۶/۲ تا ۶/۵ درصد است. شورای رابرتان اقتصادی ریاست جمهوری که قدری لیبرال تر هستند معتقدند که این نرخ طبیعی بین ۵/۹ تا ۶/۳ درصد قرار دارد.

### مروری بر ادبیات (متون نظری)

جامعه شناسی با اقتصاد - رفتاری که مبتنی بر مدل‌های نظری نیست - بر حسب سنت جاری

نقاط اشتراک بسیاری دارد، چه در عرصه جامعه شناسی اقتصادی و چه در ارتباط با آنچه بسیاری از علمای کلاسیک تحت عنوان تعیین کننده و هدایت گر اقتصاد و اجتماع مطرح کرده اند. ما در این بخش از تحلیل سعی بر آن داریم که به بررسی چند نظریه جامعه شناسی و چند نظریه اقتصادی مرتبط با موضوع بپردازیم. اگر انسان، جامعه شناسی را از دریچه مناسبات اقتصادی به منزله علم مکمل برای اقتصاد در نظر بگیرد، تحلیل های جامعه شناختی به ویژه به آن قضایایی می پردازد که دیدگاه علوم اقتصادی در حلقه داده های بر گزیده مربوط به مقدمات لاینفک اصل ثبوت سایر شرایط به آنها اشاره می کند. مثلاً شرایط چارچوبی اجتماعی، تضادهای بین گروه های ذینفع، ساماندهی های مربوط به قدرت به نیروهای بازار کار لطمه می زنند. روابط گروهی در کارخانه، نفوذ قلمروهای خصوصی در قلمروهای تجاری بالعکس و هنجارهای رفتار اجتماعی، در نتیجه برای تحلیل های جامعه شناختی آن مسائلی مهمند که تحلیل های علوم اقتصادی - بیش تر تحلیل های مبتنی بر الگوها، آنها را کنار می گذارند و بی اهمیت تلقی می کنند. از اینرو جامعه شناسی به خصوص برای الگوهای اقتصادی کاملاً منطقی و نهایی، یک عامل تعیین کننده و تصحیح کننده به شمار می آید. تفکر کارل مارکس بی نهایت پیچیده است و این امر از جهتی به خاطر کوشش او در ترکیب بسیاری از خطوط متنوع فکری با نفوذ آن زمان است، که در نزد او گرد آمده اند. به ویژه آرمان گرایی آلمانی، سوسیالیسم فرانسوی و علم اقتصاد انگلیسی به همین جهت، تنها می توانیم طرحی بی پیرایه از نظریات او درباره علم اقتصاد و جامعه با توجه خاص به آراء او درباره نیروهای سیاسی عرضه کنیم. به نظر مارکس هر جامعه ای در هر مرحله از توسعه تاریخی خود که باشد، مارکس این بنیاد اقتصادی شیوه تولید کالا می نامند. این شیوه تولید خودداری دو جزء اصلی است: بخش اول «نیروهای تولید» یا آرمش فیزیکی یا تکنولوژیکی فعالیت اقتصادی است و بخش دوم از شیوه تولید «روابط اجتماعی تولید» یا وابستگی های ناگزیر انسان است که براساس آن باید در جوار دیگران به منظور انجام فعالیت اقتصادی شکل بگیرد. مارکس شیوه تولید را روی هم رفته «ساختار اقتصادی جامعه» می نامد. اما اجتماع از چیزهای بیش از نظم های تولیدی تشکیل می شود. آنچه بر روی ساختار اقتصادی قرار می گیرد، چیزی است که مارکس از آن به عنوان «روبن» یا مجموعه ای از نهادهای

حقوقی، سیاسی، مذهبی، زیبا شناسی و مانند اینها یاد می‌کند. مجموعه روابط تولد، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و مبنایی واقعی است که بر آن روبنهای حقوقی و سیاسی قرار دارند. شیوه تولید خصیصه کلی فرایندهای اجتماعی، سیاسی، روانی زندگی را تشکیل می‌دهد. این وابستگی می‌تواند به طریق زیر موثر شود. بنیادی ترین شکل روابط اجتماعی که از فرایند تولید پدید می‌آید، ساختار طبقاتی یا تقسیم جامعه به دو طبقه ثروتمند قدرتمند و طبقه ضعیف فقیر است. در شیوه تولید سرمایه داری که مارکس آنرا به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است دو طبقه وجود دارد که یکی طبقه سرمایه دار و دیگری طبقه کارگر است.

سرمایه دار طبقه ای را تشکیل می‌دهد که دارای ابزار تولید است. فرایند تولید را هدایت می‌کند و سود آن را جمع‌آوری می‌کند در حالی که کارگران کار واقعی را انجام می‌دهند ولی پاداش کامل کار خود را دریافت نمی‌کنند. با قبول چنین روابط تولیدی انتظار می‌رود که حکومت کلیسا، جامعه، مختصر اینکه روبنا در خدمت سرمایه داری عمل کند و کارگران را زیر دست نگه دارد. مثلاً سیاستمداران و نیروهای مسلح، کارگر ناراضی را زیر فشار قرار می‌دهند و رهبران مذهبی عقایدی را به خورد توده‌ها می‌دهند تا آنها را متقاعد سازند که آنها ستمکش نیستند یا اینکه در زندگی آینده رستگار خواهند شد. اکنون بجاست تا روابط میان نیروهای اقتصادی و سیاسی را بگونه‌ای ویژه مورد ملاحظه قرار دهیم. مارکس بر این اعتقاد بود که سرمایه دار به خاطر موقعیتش در نظام سرمایه داری به قدرت دسترسی دارد. او وسیله تولید را در اختیار دارد و خدمات زحمتکشانش را خریداری می‌کند. کارگر در مقابل فقط نیروی کار خود را برای عرضه در اختیار دارد و تنها در قبال آن دستمزد دریافت می‌کند، سرمایه دار به خاطر موقعیت برتر خود قادر است با طولانی کردن کار روزانه، و ادار کردن زن و فرزند کارگر به ارائه کار، تندتر کردن کار ماشین و بکار گماردن کارگران با بقیه ماشین آلات مولدتر، کارگران را استثمار کند. علاوه بر این قدرت سرمایه دار از طریق وجود مقام‌های سیاسی که قوانینی زیانبخش بر علیه کارگران وضع می‌کنند و تلاشهای اعتراض آمیز آنها را که با شورش، اعتصاب و راه پیمائی نمایان می‌شود سرکوب می‌کنند، تقویت می‌شود. در چنین شرایطی نیروهای سیاسی جامعه در اختیار نیروهای اقتصادی فعالیت می‌کنند، یا باید گفت بخش سیاسی در رابطه با کارکرد مثبت «نسبت به اقتصاد قرار می‌گیرد. باری

آنچه گفته شد تمام داستان نیست، مارکس ادامه می‌دهد که رابطه کارگر در مثبت مساله دوام پذیری نیست. در حقیقت هر نوع نظام اقتصادی آنگونه که مارکس گفته است بند ایرانی خود را در بر دارد. مثلاً در سلطه سرمایه داری، بورژوازی از راه رقابت و به کمک بورژوازی از راه رقابت و به کمک نیروهای دیگر به سوی تامین و افزایش نیروهای خود رانده می‌شود و بدین وسیله و بتدریج کارگران را به سوی بدبختی و ناامیدی هر چه بیشتر سوق می‌دهد. این شرایط با وقوع رکوردهای سخت اقتصادی، افزایش می‌یابند و وخیم تر می‌شوند. عکس العمل کارگران در این شرایط چیست؟ ابتدا با اعمال غیر معمولی چون شورش و خواب کردن ماشین آلات عکس العمل نشان می‌دهند ولی پس از مدتی از لحاظ سیاسی آگاه می‌شوند و به اتحادیه‌ها می‌پیوندند. برای محدود کردن ساعات کار روزانه به مبارزه بر می‌خیزند، به سازمانهای تعاونی و تشکیلاتی از این دست رو می‌آورند و سرانجام زمانی که کارگران به حد نهایی از پختگی و کمال رسیدند به تشکیل حزب اصیل انقلابی رو می‌آورند و با خیزش خود نظام سرمایه داری را به طرز کامل منهدم می‌کنند و پیشروی نظامی سوسیالیستی خواهند شد. باری مارکس درباره روابط بین نیروهای سیاسی و اقتصادی دیدگاهی پیچیده دارد. در مراحل حیاتی توسعه یک نظام اقتصادی انتظام و ساختار سیاسی، انتظام امور اقتصادی را تقویت می‌کند و در مراحل افول، نیروهای اقتصادی و سیاسی به مبارزه با هم بر می‌خیزند که سرانجام منجر به از بین رفتن نیروهای سیاسی و اقتصادی خواهد شد. در نظام فکری مارکس هیچ راهی به عنوان راه حل جایگزین وجود ندارد. بدین ترتیب در هر زمان معینی، روابط کارکردی دقیق میان نیروهای اقتصادی و سیاسی به مرحله توسعه جامعه مورد نظر بستگی دارد.

### تئوری نظام اجتماعی

پارسونز معتقد است که در هر نظامی ۴ بعد دیده می‌شود یعنی در هر نظام به حداقلی از امکانات و وسایل و انرژی برای تطابق با محیط نیاز داریم. پارسونز مساله تطابق با محیط را در سطح کلان در حوزه اقتصاد مطرح می‌کند و در سطح خرد آن را در ارگانیسم مطرح می‌کند. سمبل اقتصاد ثروت فعل است که این مساله تطابق را در محیط برای جوامع ایجاد می‌کند. به حداقلی از سیاست در قالب سازماندهی نیاز داریم، که این سازماندهی نزد فرد توسط شخصیت انجام می‌گیرد که امکانات را در جهت هدف یابی تخصیص می‌دهد. سمبل

سیاست قدرت است که این حداقل در زندگی اولیه در قالب حیات خانواده بوده است. حداقلی از روابط اجتماعی نیازمندیم که در سطح خرد نظام اجتماعی که باید با هم تعامل داشته باشند که در نتیجه آن تعهد، انسجام، منزلت و آبرو تولید می‌شود. این حداقل از نظام اجتماعی برای ایجاد تعامل خود به زمان نیاز دارد و در آخر به حداقلی از فرهنگ که در سطح خرد نظام فرهنگی گفته می‌شود نیاز داریم تا معرفت ایجاد شود، حداقل فرهنگ عنصر دین و گفتگو کردن است. در نظام فرهنگی ارزشها و هنجارها درونی می‌شود.

پارسونز این ۴ بعد (اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع) را متغیرهای نظم اجتماعی می‌داند، یعنی عناصر تعیین کننده نظم اجتماعی هستند. او هم چنین شرایط برقراری نظم را اینگونه بر می‌شمارد: (۱) وجود عناصر ۴ گانه (۲) ایفای نقش و کارکرد از سوی هر یک از عناصر (۳) این عناصر بایستی دستاوردهایشان را با هم مبادله کنند یعنی فرهنگ به حوزه اقتصاد معرفت دهد و اقتصاد به فرهنگ، ثروت (۴) بین این عناصر بایستی توازن با حفظ هویت وجود داشته باشد و سلطه هم وجود نداشته باشد. (۵) این عناصر بایستی با هم در عین حفظ هویت، تعامل داشته باشند.

اگر این شرایط برقرار نشود اختلال در نظم به وجود می‌آید، این اختلال نتیجه نبود یک یا چند عنصر و یا عدم ایفای کارکرد از سوی این عناصر می‌باشد عامل دیگری که می‌تواند در این نظم اختلال ایجاد کند، سلطه یکی از این عناصر است. علت بد بودن سلطه در این است که هر کدام از این عناصر کارکرد و منطق خاص خود را دارند. مثلاً منطق حوزه فرهنگ گفتگو و تعامل است و... بنابراین اگر مثلاً منطق حوزه فرهنگ در حوزه سیاست به کار گرفته شود یا به عکس، در سیستم تزلزل ایجاد خواهد شد. بنابراین دو نوع ارزش وجود دارد، اقتصاد و سیاست ارزشهای ابزاری، فرهنگ و اجتماع دارای ارزشهای ذاتی می‌باشند در گذشته ارزش ذاتی، واقعیت‌هایی بود یعنی معرفت و تعهد. پس اگر به قدرت می‌رسید آنرا در جهت معرفت و تعهد هدایت می‌کرد. نکته قابل توجه است که همواره سعی بر این بوده است تا ارزشهای ذاتی بر ارزشهای ابزاری تسلط داشته باشند.

### نظریه بازی

نظریه ریاضی بازی‌ها نیز به گونه‌ای دیگر، فرضیات اقتصادی کلاسیک مربوط به اهداف، قدرت و دانش را اصلاح می‌کند. نظریه پرواز

بازی، رفتار متقابل دو یا تعداد بیشتری از اشخاص را که هر کدام می خواهند درآمد را به حداکثر و زیان را به حداقل برسانند مشاهده می کند. علاوه بر این هیچ یک از بازیگران نمی توانند به درستی طرز رفتار دیگری را پیش بینی کنند و نه حتی قادر است رفتار دیگری کنترل و مهار کند. نظریه پردازان بازی با استفاده از چنین فرضیاتی، الگوهای پیچیده ای از رفتار را که بر مبنای راهبردهای تفاوت، شرایط بر دو باخت مختلف، شرایط متفاوت رقابت و تعاون و از این قبیل استوار است به وجود آورده اند. کاربرد نظریه بازی در علم اقتصاد در عرصه های رقابت ناقص و روابط کار بیشتر قابل توجه بوده است.

### چارچوب نظری

کلمه اقتصاد ترجمه Economy یونانی است که به معنی کسی است که یک خانوار را اداره می کند. در فارسی اقتصاد به معنی میانه نگه داشتن و به اندازه خرج کردن است همانند یک خانوار که در آن تصمیم گرفته می شود که چه کسی آشپزی کند، چه کسی کار کند و یک کشور نیز باید منابع محدود خود را بین افراد مملکت تخصیص دهد. به طور کلی کی توان گفت که اقتصاد علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود است. نخستین سازه ای که بر بازارهای اقتصادی تاثیر گذاشته و باعث تغییر و تحول و آسیب هایی برای اقتصاد می شود، پدیده بیکاری است. بیکار شدن یکی از وقایع ناگوار زندگی است. بیش تر مردم از درآمد ناشی از کار اتزاق می کنند، کار نه تنها منبع اصلی درآمد بیشتر مردم را تشکیل می دهد. بلکه احساس رضایت را در آنها ایجاد می کند. بیکار شدن یعنی از دست دادن درآمد و کاهش استاندارد زندگی در زمان حال، نگرانی در زمان آینده و بالاخره کاهش در اعتماد به نفس. دومین عامل موثر بر بازار، پول شویی است. مادر بازار سه دسته درآمد داریم: (۱) درآمدهای حاصل از مواد مخدر و فحشا که به آن پول کثیف می گویند. (۲) درآمدهای حاصل از رشوه، فساد مالی که به آن پول خاکستری می گویند. (۳) درآمدهای حاصل از فرار از مالیات که به آن پول سیاه می گویند. مشروعیت بخشیدن به این درآمدها را پولشویی می گویند. (برای مبارزه با پولشویی منبع ثروت را بررسی می کنیم). سومین عامل موثر تورم است. افزایش در سطح کلی قیمتتها را تورم می گویند. سطح کلی قیمت ها در اقتصاد آن قدر تعدیل می شوند تا عرضه و تقاضای پول در تراز قرار گیرند. هنگامی که بانک مرکزی عرضه پول را زیاد می کند، باعث افزایش سطح قیمتتها می شود.

رشد مستمر در حجم پول، تورم مستمر را به دنبال می آورد. چهارمین عامل موثر احتکار است. احتکار یعنی انبار کردن مواد غذایی و وسایل ضروری به امید گرانتر شدن آن و عرضه آن به بازار در هنگامی که قیمتتها افزایش یافته است. پنجمین عامل موثر در اقتصاد بوروکراسی است. هر سازمان وسیعی که به منظور انجام امور اداری از طریق تنظیم و هماهنگی وظایف افراد کثیری طراحی گردد، بوروکراسی نام می گیرد و چنین سازمانی عموماً اصول سازمانی را به منظور افزایش کارائی اداری اعمال می کند. اگر چه به ندرت نیز بوروکراسی بهره بردن امور، نتیجه ای معکوس دارد و اسباب ایجاد عدم کارائی را فراهم می کند. ششمین عامل موثر در اقتصاد فقر است.

### یافته های تحقیق مفاهیم و ابعاد مساله کار

ما در اینجا یکی از مطرح ترین درگیری های بنگاههای تولیدی را که در علوم اقتصادی بیشترین بررسی را به خود اختصاص داده اند را مورد بررسی جامعه شناختی قرار دهیم. یکی از متفکرین آلمانی می نویسد: کار به خودی خود کمیاب نمی شود بلکه اشتغال رسمی قابل احصا و آمارگیری و نهادینه شدن کمیاب می شود و الا همیشه برای سرگرم شدن امکاناتی هست. ما در وضعیت خاصی قرار داریم که بسیاری از کارها یعنی آنچه مفید، لازم و قابل ارزشگذاری است دیگر انجام نمی شود زیرا بسیار گران و پرخرج اند. از سوی دیگر تعداد بیکاران روز به روز در حال افزایش است. ما با این تناقض آشکار روبرو هستیم که از یک طرف کار نهادینه شدن روز به روز کم و کمتر می شود و از سوی دیگر تعداد در حال افزایش کارهای ناتمام وجود دارد که به لحاظ هزینه و خرج آنها ناتمام می ماند، ذخیره کار قابل پرداخت به طور مداوم تنزل می کند و حجم عظیم کارهای مطلوب انجام نشده در حال افزایش است. این ناسازگاری را می توان به منزله تناقض کار و جامعه صنعتی مدرن نامید. به نظر می رسد در حال حاضر سرنوشت جامعه قبل از همه به چگونگی غلبه متناسب بر بیکاری و ادامه تضمین و تامین کار وابسته باشد. این مساله از یک سو عبارت است از اینکه باید در آینده از لحاظ تعدادی، کمتر کار کنیم و از این لحاظ خوب است کوتاه کردن زمان کار فقط به سوی این دیدگاه تعدادی هدف گیری شود یا وجود این از سوی دیگر مساله عبارت است از یک تغییر ریشه ای ساختارهای کاری که با ظهور تکنولوژی های جدید به وجود آمده است

و این تغییر می تواند طی دهه های آینده هنوز با شدت بیشتری تقویت شود در اینجا مخصوصاً در قلمرو بخش سوم این کار انجام خواهد شد. به این ترتیب وضعیت تحول یافته عبارت خواهد بود از این که تاکنون ضربه و شوک اولیه بر کوتاه کردن زمان کار، قبل از همه گرچه واژه بیکاری معمولاً به نخستین مقوله یاد شده اطلاق می شود، ولیکن نمی توان دومین مقوله را نادیده انگاشت که در آن مقدار اشتغالی که اقتصاد تولید می کند ناکافی است. از هر چه بگذریم هدف نهائی و مشی سیاستگذاری این نیست که فقط مشاغل بیشتری فراهم کند بلکه باید کاری را تامین کند که از لحاظ اجتماعی مولد باشد و درآمد کافی برای سطح زندگی معقولی به بار آورد. بیکاری در ابعاد گوناگونی است، بیکاری آشکار، بیکاری پنهان، بیکاری فصلی.... در بخش اعظمی از کشورهای جهان سوم بیکاری آشکار در مناطق شهری اکنون به سطوحی قابل قیاس با بیکاری آشکار در دوره های بیکاری در کشورهای صنعتی در دهه ۱۹۳۰ رسیده است. به علاوه بیکاری در کشورهای در حال توسعه اینک بار شدت سریع حاصله در بازار گانی - همزمان - جهانی و رونق صنعتی نسبی در کشورهای صنعتی پدید می آید. بنابراین نمیتوان صرفاً متوقع بود که گسترش پدید آمده در اقتصاد صنعتی، بیکاری در جهان سوم را مداوم کند. یکی از موضوعات عمده در نوشته های اقتصادی مربوط به بیکاری در کشورهای در حال توسعه وجود بیکاری پنهان در اینگونه کشورهاست. مشکلات مفهومی و نظری این نوشته ها را اختلاف نظرها و نابسامانی های موجود در اصطلاحات مورد استفاده توسط مولفان مختلف افزایش داده است. یکی از مسائل عملی اندازه گیری اشتغال این است که بخش مهمی از نیروی کار مشاغل شمارش نشده است. این مساله عموماً درباره اشتغال در بخش غیررسمی صدق می کند. (مانند بسیاری از مشاغل کوچک مقیاس، کاربرد غالباً یک یا دو نفره، مثل دوزندگی کفش، خانه سازی، تدارک مواد غذایی و...) این پهنه گسترده فعالیتها، افراد به اصطلاح دوره گرد را که کم کاری دارند و بنابراین غالباً غیر مولد تلقی می شوند، در بر می گیرد. حال آنکه در واقع بسیاری از آنها از نظر اقتصادی فوق العاده کارآمد و بسیار مولد به شمار می آیند، زیرا با شرایط محلی اقتصادی انطباق کاملی دارند. از سوی کارگران آغاز شده در حالی که در اصل امروز کمیاب شدن کار (بیکاری) فشار برای کوتاه کردن زمان کار را آغاز می کند.

ادامه دارد....